

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۸۴ - سه‌شنبه ۹۵/۲/۲۱

بیان شد در متعلقات احکام نیز این شبهه مطرح می‌شود که مثلاً اگر بخوایم با استصحاب طهارت لباس، اثبات کنیم که نماز مقیداً به طهارت انجام شده است، مثبت خواهد بود. علاوه بر آن در بعضی موارد خود شیء امر تکوینی است و قابل استصحاب نیست. به عنوان مثال نفس تستر یک امر تکوینی است، لذا صرف نظر از اشکال مثبتیت چون تستر یک امر تکوینی است نه مجعول اعتباری، استصحاب در آن جاری نیست و کذا الاستقبال و... .

نه تنها در شروط، اشکال فوق مطرح است بلکه در موانع نیز این چنین است. مثلاً استصحاب جاری می‌شود که لباس مکلف حریر نبود یا ذهب در لباس او نبود، اما این استصحاب اثبات نمی‌کند که نماز در لباس غیر حریر و در غیر ذهب واقع شده است، مگر به نحو اصل مثبت.

در حالی که این استصحاب‌ها نزد فقها برای احراز امتثال، امری عادی است. لذا باید دید حل اشکال در چیست؟

راه‌حلی در دفع اشکال بر جریان استصحاب در متعلقات مرگب

بیان شد آنچه از ادله استفاده می‌شود آن است که فردی که می‌خواهد وارد نماز شود و سپس نماز را ادامه دهد، باید در همه‌ی این احوال متطهر باشد، مسقبلاً للقبلة باشد، فاقد الموانع باشد الی آخر و شاهدی از عبارت «لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَ» ذکر شد. شاهد بهتر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾^۱ است؛ وقتی که قیام برای نماز کردید، یعنی وقتی می‌خواهید داخل نماز شوید طهارت داشته باشید؛ یعنی متطهراً وارد نماز شوید و متطهراً نماز را ادامه دهید. یا مفهوم عرفی از

۱. المائدة/ ۶.

آیهی شریفه‌ی «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۱ آن است که مصلی باید مستقبل القبله باشد. یا در روایت بیان شده است که مثلاً «يجوز أن يصلي في قميص واحد»^۲ یعنی مصلی باید ساتر داشته باشد. همچنین موانع نباید در مصلی باشد. مصلی یعنی کسی که می‌خواهد وارد نماز شود و ادامه دهد، لذا بیان شده است: «لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَلَا يُصَلِّي فِيهِ»^۳ مرد طلا نپوشد و در طلا هم نماز نخواند، و نظیر این آیات و روایات.

عرف بیش از این نمی‌فهمد که کسی که می‌خواهد وارد نماز شود باید این‌گونه باشد، و تقیدی اضافه برای ذات صلوات نسبت به این امور، فهمیده نمی‌شود. لهذا مکلف می‌تواند بگوید من متستر بودم، مستقبل القبلة بودم، فاقد الموانع بودم، الآن هم هستم، نماز را نیز بالوجدان آورده است در نتیجه وظیفه‌اش را انجام داده است.

ولی ظاهراً این سخن مورد پسند اصولیون واقع نشده است و با استناد به مثل «لاصلاة الا بطهور» گفته‌اند که نماز باید مقید به طهور باشد و با مصلی کاری نداریم، لذا اگر مکلف با این استصحاب که مثلاً من متطهر بودم یا متستر بودم، بخواید اثبات کند که نماز مقید به طهارت یا ستر است، مثبت خواهد بود، چه رسد به اینکه خود طهارت را استصحاب کند و بگوید طهارت من بود الآن هم باقی است، ستر بود الآن هم باقی است، در این صورت مثبتیتش واضح‌تر است. علاوه بر آن، مشکل بی‌اثر بودن یعنی غیر اعتباری بودن و غیر مجعول بودن امثال ستر، استقبال و... نیز وجود دارد.

به همین دلیل برخی تلاش کرده‌اند که این اشکال را حل کنند بدین صورت که حتی اگر از ادله استفاده شود تقید مربوط به خود نماز است و کافی نیست مصلی این قیده‌ها را داشته باشد، اشکال فوق مندفع است. مرحوم شیخ اصل اشکال را مطرح کرده‌اند و مرحوم آخوند خواسته‌اند این اشکال را پاسخ دهد.

پاسخ مرحوم آخوند بر اشکال در جریان استصحاب در متعلقات مرکب

خلاصه‌ی جواب مرحوم آخوند چنین است:

۱. البقرة / ۱۴۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۸۷، ح ۱ (۵۴۷۴):

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام الرَّجُلُ يُصَلِّي فِي قَمِيصٍ وَاحِدٍ فَقَالَ إِذَا كَانَ كَثِيفًا فَلَا بَأْسَ بِهِ وَالْمَرَأَةُ تُصَلِّي فِي الدَّرْعِ وَالْمِقَنَعَةِ إِذَا كَانَ الدَّرْعُ كَثِيفًا يَعْنِي إِذَا كَانَ سَتِيرًا.

۳. همان، ج ۴، ص ۴۱۳، ح ۴ (۵۵۶۸):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَلَا يُصَلِّي فِيهِ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

لازم نیست آنچه بر موضوع مترتب می‌شود یا خود موضوع، مجعول استقلالی باشد بلکه اگر مجعول تبعی هم باشد در استصحاب کافی است. ایشان معتقد است مثل شرطیت و مانعیت مجعول تبعی است یعنی یک حکم وضعی است که مجعول تبعی است و بر مانعیت و شرط مترتب است. لهذا اشکال مندفع می‌شود.

توضیح بیشتر: مرحوم آخوند می‌گوید مثلاً وقتی طهارت یا استقبال را استصحاب می‌کنید، اشکال این است که اثری ندارد؛ زیرا این مستصحب امری تکوینی است، ولی به عقیده‌ی جناب آخوند مانعی از استصحاب نیست؛ زیرا یک حکم وضعی که مجعول تبعی است بر آن مترتب می‌شود، پس مانعی از استصحاب آن نیست. همچنین در جانب مانعیت نیز استصحاب جاریست؛ مثلاً پوشیدن طلا ولو یک امر تکوینی است اما موضوع برای حکم وضعی شرعی است که همان مانعیت است، پس استصحاب جاریست. لذا اگر مکلف قبلاً ذهب پوشیده بود الآن نیز آن را استصحاب می‌کند پس نماز او باطل است. یا اگر قبلاً مستقبلاً للقبلة بود الآن نیز آن را استصحاب می‌کند و شرطیت استقبال را تحصیل می‌کند، پس نماز او درست است.

نقد و بررسی پاسخ آخوند

اولاً: شرطیت چگونه مترتب بر این است که فلانی مستقبل القبلة است؟! شرطیت استقبال، مستفاد از آیه‌ی شریفه‌ای است که فرمود: ﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾. شرطیت طهارت از حدث، مستفاد از آیه‌ی ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ...﴾ است. مانعیت ذهب، منتزع است از بیان رسول اکرم ﷺ که «لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الدَّهَبَ وَلَا يُصَلِّي فِيهِ» و هلم جراً تا آخر. شرطیتی که حکم وضعی است، شرطیتی انتزاعی است و مجعول به تبع است؛ یعنی مجعول شارع است و مستفاد از این عبارات است. تبعی بودن نیز یعنی صریح نفرموده است که جعلت الشرطية للاستقبال، بلکه فرموده است ﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ و... .

آنچه که مجعول شارع است کل نماز است که افتتاحها التکبیر و اختتامها التسلیم و تقید به این‌ها؛ یعنی تقید به طهارت، به استقبال، به چیزهای دیگر، شارع بر این‌ها امر کرده است و فرموده است صل، اینکه می‌گوییم سوره، رکوع و... جزء است، در واقع شارع جزئیت را جداگانه جعل نکرده است، شارع فقط مرکب را خواسته است و عقل می‌گوید حال که شارع این مرکب را خواسته است، این مرکب اجزاء و شروطی دارد و این اجزاء، وصف جزئیت دارند و شروط، وصف شرطیت. پس وصف جزئیت و شرطیت اگر هم مجعول باشد (بعداً خواهیم گفت مجعول نیست) مجعول بالتبع است و منتزع از بیان شارع است. لذا اینکه جناب آخوند رحمته الله فرمودند شرطیت مترتب است بر شرط به عنوان یک حکم وضعی، صحیح نیست و شرطیت مترتب بر استقبال فرد نیست، شرطیت یک امر انتزاعی است که از تکلیفی که شارع به کل مرکب

کرده است به دست می‌آید، پس اصلاً ترتیبی در کار نیست.

ثانیاً: عناوینی مثل شرطیت و جزئیت، امور شرعی و مجعول شرعی نیستند حتی به نحو تبعی. این امور مدرکات عقلیه هستند؛ وقتی شارع امر به کل مرکب کرد و فرمود الصلاة واجبه، عقل می‌گوید سوره جزئیت دارد، رکوع جزئیت دارد، سجده جزئیت دارد، طهارت و استقبال شرطیت دارد، لبس ذهب و حریر مانعیت دارد و... شاهد این معنا نیز آن است که در عین حالی که شارع آن جزء را قرار داده است، نمی‌تواند بگوید من عنوان جزئیت را نمی‌خواهم؛ زیرا تهافت است. پس معلوم می‌شود که جزئیت و شرطیت یک امر عقلی است.

پس راه‌حلی که مرحوم آخوند ذکر کردند مشکلی را که شیخ رحمته الله مطرح فرمودند حل نمی‌کند.

در حقیقت بحث ما مربوط به شرط خارجی در مقام امتثال است نه شرطیت در مقام جعل، در حالی که مرحوم آخوند مقام جعل را با مقام امتثال اشتباه گرفته‌اند. به تعبیر دیگر می‌خواهیم شرطیت در مقام امتثال را با استصحاب شرط و مانعیت در مقام امتثال را با استصحاب مانع، احراز کنیم؛ یعنی در حقیقت تقید صلات به این شرط یا به عدم مانع را با استصحاب احراز کنیم و این ربطی به مقام جعل ندارد. از این جهت آقایان راه‌حل آخوند رحمته الله را نپذیرفتند و بعضی راه‌حل‌های دیگری ارائه داده‌اند.

راه‌حل دیگری بر اشکال در جریان استصحاب در متعلقات مرکب

گفته شده است متعلقات احکام نیز موضوع شرعی هستند، و در حل مشکل در موضوعات بیان شد می‌توانیم حتی جزء موضوع را استصحاب کنیم. متعلقات احکام هم به اعتباری، موضوع حکم هستند و به آن اعتبار می‌توان استصحاب در آنها جاری کرد.

بیان ذلک: تکلیف به هر چیزی قیدی دارد. وقتی شارع فرمود «صل» مقید به صورت عدم اتیان است؛ یعنی شارع می‌گوید نماز بیاور به شرط اینکه نیاورده باشی، و الا اگر این قید را نداشت از دو حالت خارج نبود؛ یا مطلق بود یا مهمل بود. اگر مطلق باشد به این معناست که اگر نماز خواندی باز هم بخوان و... و هر حکمی چنین است، در حالی که قطعی است که امر شارع چنین نیست. اهمال نیز معنا ندارد؛ حاکم ملتفت که می‌داند انقساماتی برای متعلق حکمش وجود دارد، نمی‌تواند غافل شود؛ یا باید حکم او نسبت به آن انقسامات مطلق و رها باشد یا باید مقید بدانها باشد و چون مطلق و مهمل معنا ندارد پس حکم به مثل صلات، مقید به عدم اتیان می‌شود؛ یعنی نماز باید آورده شود مگر اینکه مکلف آن را آورده باشد. وقتی چنین شد، آوردن نماز موضوع برای سقوط وجوب اعاده و وجوب تکرار صلات می‌شود؛ زیرا اگر صلات صحیح با شروط و با رفع موانعش آورده شده باشد این صلات دیگر اعاده لازم ندارد و حکم تکرار و اعاده ساقط می‌شود. پس نماز

مقید است به عدم اتیانش، و صلوات مع عدم اتیان، موضوع است برای سقوط وجوب تکرار. از جمله چیزهایی که در موضوع عدم وجوب تکرار دخیل است، این است که استقبال باشد، تستر باشد و هلم جراً... تا آخر، پس این امور در واقع دخیل در موضوع می‌شوند و گفتیم استصحاب اجزاء موضوع مانعی ندارد.

نقد و بررسی راه حل مذکور

در این پاسخ نیز این اشکال وجود دارد که با استصحاب تک تک این امور، مشکل حل نمی‌شود؛ زیرا در موضوعات نیز بیان شد اگر اجزاء به نحو تقید موضوع باشد استصحاب مفید نیست و به نحو اصل مثبت است. مثلاً اگر موضوع جواز تقلید، مردی باشد که مقید به اعلمیت است، با استصحاب اعلمیت و ضم آن به وجدانی بودن مرد، موضوع ثابت نمی‌شود. نهایت چیزی که در این پاسخ بیان می‌شود آن است که این امور موضوع هستند، اما اگر به نحو تقید موضوع باشند که فرض ما همین حالت است، حتی اگر استصحاب استقبال جاری شود و حتی اگر مستصحب دخیل در سقوط وجوب تکرار باشد و مجعول شرعی باشد مثل طهارت، تقید را چگونه احراز کنیم؟ زیرا فرض آن است که تقید نیز دخیل است.

علاوه بر این باید گفت اینکه تکرار به اتیان متعلق ساقط می‌شود، نه به خاطر این است که قیدی آمده است که بیان می‌کند در صورتی که نماز آورده شد دیگر حکم وجود ندارد، بلکه از باب «ضیق فم الرکیة» است؛ یعنی وقتی مولا چیزی را می‌خواهد و ما احراز کردیم او صرف الوجود را می‌خواهد، صرف الوجود تکرار بر نمی‌دارد؛ «صرف الوجود لا یتثنی و لا یتکرر». وقتی مولا صرف الامتثال می‌خواهد، صرف الامتثال با اتیان متعلق محقق می‌شود و اگر شارع بفرماید تکرار کن یعنی دیگر صرف الوجود نخواسته است، وگرنه صرف الامتثال که محقق شد و اصلاً طلبی باقی نیست و وقتی که طلب نیست امتثال معنا ندارد.

لذا می‌گوییم اساساً اینجا بحث اطلاق و تقیید نیست، مانند اینکه می‌گوییم زید متشخص است، زید قید نخورده است، زید از اول مضیق است و بنابراین اینکه بگوییم عدم اتیان متعلق، مأخوذ در موضوع حکم است صحیح نیست؛ زیرا چنین حکم دومی که وجوب تکرار باشد، تصور نمی‌شود.

پس هم اساس حرف غلط است و هم فرضاً درست باشد مشکل مثبتیت را حل نمی‌کند.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی